

مارینا، سارا، میشل و ژان

ازدواج «سنتی» در اروپای امروز با رقابت قالبهای جدید زندگی خانوادگی روبه‌رو می‌شود، قالبهایی که از آرزوهای هر دو شریک زندگی شکل گرفته است. آنان می‌خواهند در تحقق آرزوهای خود از اقبال برابر برخوردار باشند.

کارهای خانه و آموزش کودک می‌شود البته افزایش می‌یابد. اما زن همواره بسیار بیشتر از شوهر وقت صرف وظایف خانگی می‌کند. به هنگامی که زن فعالیتی حرفه‌ای دارد، مشارکت شوهر او بیشتر است. اما این مشارکت صرفاً در حد «کمک» باقی می‌ماند و به هیچ‌رو نمی‌توان به آن به عنوان سهم برابر نگریست.

شوهر در مقام نان‌آور

خانواده کوچک (۱۹۸۶)، سنگ نگاشته (لیتوگراف)، اثر هنرمند یونانی، آرگیرو پانوری.

اگر چه ۴۳ درصد از زنان شوهردار اروپا به کاری سودبخش مشغولند، شمار آنان نسبت به مردانی که به همین گونه کارها اشتغال دارند بسیار کمتر است، نسبتی که از ۷۸ تا ۹۰ درصد بسته به کشور مربوط — تغییر پیدا می‌کند. شوهران اغلب بیش از زنان نان‌آور خانواده‌اند، زیرا زنان، وقتی هم که بیرون از خانه کار می‌کنند، درآمد بسیار کمتری به دست می‌آورند. زنان بسیار بیشتر از مردان به صورت نیمه وقت کار می‌کنند. در برخی کشورها (بریتانیا، ایرلند، هلند و جمهوری فدرال آلمان)، حضور فرزندان جوان در خانه از این امکان که زن کاری بیرون از منزل داشته باشد ده برابر می‌کاهد. در کشورهای دیگر (فرانسه، بلژیک و دانمارک)، تعداد فرزندان بیش از سن آنها عامل تعیین‌کننده است.

به رغم پیشرفتی که در سالهای اخیر مشاهده شده، گرایش در جهت تقسیم وظایف به‌کندی ظاهر می‌شود. در ۱۹۸۷، ۴۱ درصد از اروپاییان می‌گفتند که طرفدار خانواده‌هایی هستند که در آن هم پدر و هم مادر مشغول داشته باشند که برای هر دو به یکسان جذاب باشد و در ضمن آن کارهای خانه و مراقبت از فرزندان به یکسان میان آن دو تقسیم شود. حدود ۲۹ درصد مقامی را ترجیح می‌دادند که از زن فعالیتی کمتر از مرد طلب کند، و ۲۵ درصد خانواده‌ای را ترجیح می‌دادند که در آن فقط مرد به کار بیرون از خانه می‌پرداخت.

در جست‌وجوی شادکامی و

شیوه‌های جدید زندگی خانوادگی

به نظر نمی‌رسد که تقسیم‌بندی سنتی کارها میان دو جنس زن و مرد همه اروپاییان را خوشنود کرده باشد. شمار فزاینده‌ای از مردان و زنان در پی زندگی مشترکی هستند بیرون از مدار ازدواج قراردادی.

در سراسر اروپا، افزایش شمار وصلت‌های غیر رسمی کاهش در میزان ازدواج را ترمیم می‌کند. تنها در فرانسه، که در این زمینه بسیار عقب‌تر از کشورهای اسکاندیناوی است، ده درصد از زوجها (یعنی باید گفت حدود یک میلیون زوج) در دایره این

مارینا سی و سه سال دارد و مادر سارا است که پنج سال دارد. آستن است و پسری به دنیا خواهد آورد. بی‌پول، بی‌تماس با افراد متنفذ و تنها با تکیه بر شهامت، سختکوشی و هوشمندی خویش، و با دریافت بعضی کمکهای محدود مالی وزارت فرهنگ فرانسه، به کار آغاز کرد و شرکت تئاتری خود را به وجود آورد، شرکتی که مارینا با دست تنها اداره‌اش می‌کند؛ نمایشنامه‌هایش را برمی‌گزیند؛ در فرانسه و نیز در خارج از آن کشور سفر نمایشی ترتیب می‌دهد؛ و اعضای گروه بازیگران را استخدام و تربیت می‌کند.

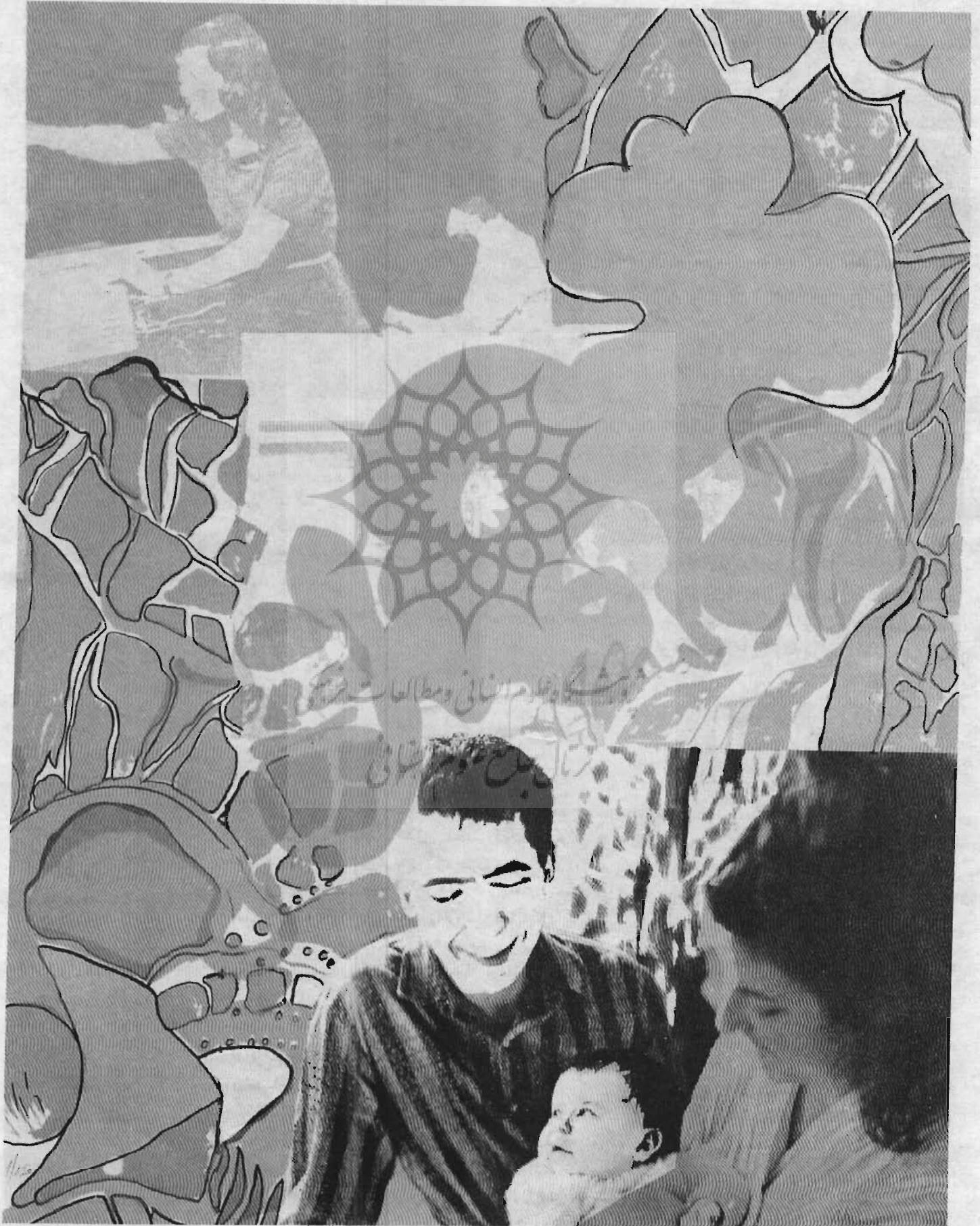
مارینا وقتی به سفر می‌رود مراقبت از سارا را یا به میشل، پدر سارا، و او می‌گذارد یا به ژان، پدر کودکی که به دنیا خواهد آورد. دوستی میان مارینا و میشل نه تنها تا پایان دوره زندگی آنها، بلکه تا برقراری زندگی تازه با ژان نیز دوام یافته است. حسادت میان این دو مرد نیست و آنها برای مراقبت از سارا به هنگامی که مادرش غایب است، در هماهنگی کامل، نوبت می‌گیرند. هر گاه از چنین وظیفه‌ای فارغ شوند، و مارینا نمایشی را در پاریس یا در شهری از حومه‌های همجوار به اجرا بگذارد، به او دست کمک می‌دهند — البته اگر آن شهر آن قدر نزدیک باشد که آنان بتوانند پس از تعطیل کار به آن جا بروند.

چه تعداد از زنان و مردان در اروپا وجود دارند که در تحقق خواستهای خود به چنین توفیقی دست یافته‌اند به نظر می‌رسد که تعداد آنان رو به افزایش است. اما پیش از آن که این شیوه‌های جدید زندگی خانوادگی را بررسی کنیم، بگذارید به موقعیت کلی خانواده در اروپا نگاهی بیندازیم.

تحقیقی که در مورد دوازده کشور اروپای شرقی و غربی انجام شده است نشان می‌دهد که، در خانواده‌هایی که پدر و مادر از هم جدا نشده‌اند، زن همیشه بیش از شوهر وقت صرف کارهای خانه و آموزش فرزندان می‌کند. برای نمونه، در فرانسه و بریتانیا، زنان خانه روزانه چهار یا پنج برابر بیش از همسران خود وقت وقف این کارها می‌کنند. حتی به هنگامی که زنان فعالیتی حرفه‌ای دارند، این تفاوت سه برابر بیشتر است. در بسیاری از کشورهای اروپایی نیز باید تفاوت‌های مشابهی یافته شوند.

چنانچه زن و شوهر بچه داشته باشند، وقتی که صرف

خانواده
در گذشته و حال
اروپا



«در اروپا بر تعداد خانواده‌های تک‌والدی، که در آنها فرزندان تنها با یکی از والدین خود - در اکثر موارد با زن - زندگی می‌کنند، افزوده شده است.»



وصلتهای آزاد با هم زندگی می‌کنند. این نسبت میان زوجهای جوانی که در پاریس و حول و حوش آن زندگی می‌کنند و سن مرد در میان آنها کمتر از بیست و پنج سال است، تا ۵۰ درصد بالا می‌رود. یک چهارم این زوجهای فرانسوی - سن آنها هر چه باشد - بچه دارند و بچه بزرگ می‌کنند. شمار زنانی که این وصلتهای غیر رسمی را ترجیح می‌دهند بیش از مردان هم‌رده آنان است، چرا که این شیوه جدید زندگی در نظر آنان مساوات خواهانه‌تر است.

مردان و زنان اروپا دیگر حاضر نیستند ازدواجهای ناشاد را تحمل کنند. از ۱۹۶۵ تاکنون تعداد طلاقهایی که در سراسر این قاره واقع شده افزایش عمده‌ای داشته است. با این همه، در کشورهای شمال اروپا (اسکاندیناوی) بسی فراوان‌تر از کشورهای جنوب این قاره (فرانسه، ایتالیا، اسپانیا) طلاق واقع می‌شود. به استثنای ایرلند که در آنجا طلاق ممنوع است. اولیای امور در بیشتر کشورها تشریفات طلاق را ساده‌تر کرده‌اند، هر چند این تغییرات قانونی هنوز از تغییر نگرش مردم عقب‌تر است. یکی از پیامدهای این تغییر، افزایش تعداد خانواده‌های تک‌والدی بوده است، خانواده‌هایی که در آنها فرزندان تنها با یکی از والدین خود - در اکثر موارد با زن (۹۰ درصد در فرانسه، ۹۳ درصد در دانمارک) - زندگی می‌کنند. از دیدگاه پارلمان اروپا، خانواده تک‌والدی را باید «واحد خانواده» انگاشت و نباید در مورد آن هیچ گونه «تمیز و تبعیضی»^{*} قایل شد.

با افزایش وصلتهای غیر رسمی، بر تعداد کودکانی هم که بیرون از مدار زناشویی زاده می‌شوند مشخصاً افزوده شده است. در ۱۹۸۰، ۴۰ درصد از کودکان سوئدی از مادران بی‌شوهر زاده شدند و این وضع از نظر افکار عمومی کشوری که اصلاحات اجتماعی در آن به سود خانواده تک‌والدی و فرزند او به انجام رسیده بیش و کم پذیرفتنی است. در فرانسه، میان سالهای ۱۹۸۲ و ۱۹۸۶ شمار کودکانی که در چنین موقعیتی بودند تا ۵۰ درصد

افزایش یافت و مجموعاً به ۱۷۱،۰۰۰ تن - یعنی ۲۲ درصد تعداد همه نوزادان - رسید، و این نشانه مطمئنی بود از دگرگونی ژرف نگرشها و رفتارها. زنی که پدر فرزندش او را رها کرده به تدریج از موقعیت سخت سنتی نجات پیدا می‌کند. همراه با این تغییر الگوی تازه‌ای پدید می‌آید که به موجب آن فرزند به نام پدر شناخته می‌شود. در ۱۹۸۰، در فرانسه، ۵۰ درصد از کودکانی که بیرون از دایره ازدواج تولد یافتند به نام پدر شناخته شدند. این نسبت در ۱۹۶۸، ۲۲/۵ درصد بود.

به استثنای اسکاندیناوی، قانونگذاران کشورهای دیگر اروپا با زوجهایی که بیرون از حوزه ازدواج با هم زندگی می‌کنند - در قیاس با زوجهایی که رسماً ازدواج کرده‌اند - همچنان رفتار سختگیرانه دارند، اما در بیشتر کشورها می‌کوشند تا در مورد کودکانی که خارج از حوزه زناشویی به دنیا آمده‌اند تبعیض کمتری قایل شوند. برای نمونه، در ایرلند به سال ۱۹۸۶ اصلاحاتی به تصویب رسید که در همین جهت گرایش داشت. در خانواده‌های تک‌والدی، که بیشترشان نتیجه طلاق یا جدایی‌اند، زندگی چگونه سازمان می‌گیرد؟ دست کم در ۹۰ درصد موارد، وظیفه حضانت و پرورش فرزندان به مادر واگذار می‌شود. شوهر موظف است به زن برای نگهداری فرزندان مخارجی بپردازد. در برخی کشورها (لوکزامبورگ، دانمارک، فرانسه) اولیای امور ممکن است حتی سهم شوهر غایب را هم بپردازند تا زنی که بی‌درآمد است و فرزندی دارد که باید زندگی آنها را تأمین کند بی‌معیشت نماند.

قانونگذاران اروپایی بیش از گذشته به نیاز زن و مرد به برابری و موقعیت و به افزایش شمار زنانی که وارد بازار کار می‌شوند توجه نشان می‌دهند. دانمارک حتی تا آن جا پیش رفته است که به هر دو شریک اختیار پدر - مادری برابر بدهد تا آرزوهای پدران تنها را که، اگر جدایی پیش آید، در قبال فرزندان خود حقوقی معدودتر از مادر دارند برآورده کند. در فرانسه، حضانت نوبتی رو به افزایش است.

غلبه بر تنهایی

مارینا، که سرگذشت او را صدر این مقال قرار دادیم، با کدام یک از آن نمونه‌ها تطبیق می‌کند؟ او و دخترش را دشوار بتوان خانواده‌ای تک‌والدی دانست زیرا، اگر دقت کنیم، درمی‌یابیم که میشل، پدر سارا، و ژان، پدر آینده کودکی که به دنیا خواهد آمد، نقش پدر بازی می‌کنند و به این ترتیب مارینا و دخترش از مقوله خانواده تک‌والدی خارج می‌شوند. شکلهای بسیار دیگری از خانواده وجود دارند که رده‌بندی آنها به همین سان دشوار است، و از آنجا که نه مشمول ازدواج قانونی می‌شوند، نه وصلت غیررسمی یا خانواده‌های تک‌والدی، در هیچ یک از آمارها یا داده‌های جامعه شناختی نمی‌گنجد.

بیشتر کشورهای اروپایی در حال حاضر با تجربه افزایش تعداد افراد و به ویژه جوانانی رو به‌رو هستند که مجرد زندگی می‌کنند. مدارک نشان می‌دهد که در ۱۹۸۵، در فرانسه، ۲۷ درصد مردان ۳۰ تا ۳۴ ساله و ۲۶ درصد زنانی که در همان گروه سنی قرار داشتند تنها زندگی می‌کردند. آنان به چه نوع زندگی ادامه می‌دهند؟ آیا مجردانی سرسختند، در خود خزیده و محصور

آندری میشل اهل فرانسه، مدیر مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه است. خانم میشل در این مرکز یک گروه مطالعاتی در زمینه نقش جنسیت، پیدایش خانواده و انسان بنیاد کرد. از جمله آثار بسیاری که از او منتشر شده‌اند می‌توان عنوانهای زیر را نام برد: جامعه‌شناسی خانواده و ازدواج (انتشارات دانشگاه فرانسه، ۱۹۸۶)، تعیین‌سوم (FUF، ۱۹۸۶) و مرگ بر رسوم کلیشه‌ای حذف تفکیک جنسی از ادبیات کودکان و متون درسی (یونسکو، ۱۹۸۶).

«نیاز به شادمانه زیستن درون گروه خانوادگی بر هر چیز غلبه دارد. جوانان بالغ - مادران و «نوپدران» - از پرورش فرزندان خود بزرگترین رضایتها را کسب می کنند.»



کنج عزلت؟ یا، در مقام جانشین گروه خانواده، گرد خود شبکه‌ای ساخته‌اند تا بدان وسیله برخوردار از حمایتی عاطفی و اجتماعی شوند که برای حفظ تعادل شخصی آنها لازم است؟ در میان آنان هستند کسانی که با هم زندگی نمی کنند بلکه هریک در خانه خویش اقامت گزیده اند. با این همه، هر دو سهمی از درآمد خود را به صندوق مشترکی می ریزند تا، چنانچه صاحب فرزند شدند، بتوانند به نوبه خود به این تعهد مالی تازه وفا کنند.

نیز در مواردی اعضای همجنس با هم زندگی می کنند. آنان ممکن است دوست یا افرادی باشند که نیاز به همیاری اقتصادی به هم پیوندشان داده است (مثلاً بیکاران یا آنان که نمی توانند مسکنی پیدا کنند یا وسعشان به تهیه مسکن نمی رسد). شمار فزاینده‌ای از «خانوارها» (به مفهوم آماری این اصطلاح)، اعم از شخصی که تنها زندگی می کند یا دو یا چند تن همجنس، انبوهی از شکلهای متعدد زندگی اجتماعی را در بر می گیرد، شکلهایی که همه جانشین چارچوب سنتی خانواده‌اند.

تداوم همبستگی فرزند و والدین به رغم تغییر الگوها

تنوع شکلهای خانوادگی که این چنین به صورت افقی گسترده می شوند با ثبات خویشاوندیهایی که به شکلی عمودی در گروه خانوادگی وجود دارد و نیز با تداوم همبستگی درونی خانواده در تضاد است.

همه بررسیها نشان می دهند که نیاز به شادمانه زیستن درون گروه خانوادگی بر هر چیز غلبه دارد. جوانان بالغ - مادران و «نوپدران» - از پرورش فرزندان خود بزرگترین رضایتها را کسب می کنند. و در ضیافتهایی که به مناسبت مراسمی چون تولد، بلوغ، ازدواج، مرگ برگزار می شود خانواده‌ها به گرد هم می آیند تا رابطه همبستگی اجتماعی خود را تجدید کنند.

در این همبستگی هیچ کس غایب نیست. جوانان بالغ در مواقع بسیار - ضمن تحصیلات خود، به هنگام ازدواج و در مراحل آغاز زندگی مشترک، به هنگام خرید یا تهیه منزل بیرون از شهر - از پشتیبانی پدر و مادرشان بهره‌مندند. همین همبستگی را می توان بعدها، وقتی که آنان با هزینه سنگین، و پیش‌بینی نشده‌ای روبرو می شوند - مانند بیماری یا توقف کار به دلیل یک حادثه یا بیکاری - مشاهده کرد. در برابر، فرزندان هم در سالیان پیری پدران و مادران خود به کمک آنها برمی خیزند: تقریباً به صورت منظم به دیدار آنها می روند و حتی ممکن است به آنها کمک مالی کنند.

امروزه یک فرد اروپایی معتقد است که حق خوشبخت شدن دارد. خودداری از ورود به درون چارچوب خشک خانواده، یا به دایره ازدواج با قالب‌بندیهای ثابت و قراردادی‌اش، اغلب از همین اعتقاد برمی خیزد. پیامد بعدی این امر اقدام باز هم گسترده‌تر به تعیین گونه‌های زندگی برای خود است که در آن خوشبختی شخصی را بتوان تحقق بخشید.

اکنون اروپاییان کمتر مایل اند به قانونگذاران اجازه دهند برای زندگی خصوصی آنها قوانین رفتاری وضع کنند، و به این گرایش دارند که تبعیض قانونی میان همه افراد را از بین ببرند -

میان آنان که ازدواج کرده‌اند و آنان که نکرده‌اند، میان آنان که طلاق گرفته‌اند و آنان که نگرفته‌اند، میان منحرفین و آنان که دارای تعینات طبیعی‌اند، و میان کودکان مشروع و کودکان «طبیعی».

این تصور در اروپا شیوع می‌یابد که حقوق بشر منحصر به حقوق سیاسی نیست، بلکه آزادی افراد را در انتخاب شکل و محتوای زندگی خود - به ویژه آنچه را به هویت شریک زندگی‌شان و حق طلاق و تعداد فرزندان که دارند و جلوگیری از آبستنی مربوط می‌شود - نیز در برمی‌گیرد. اینها موضوع مبارزه‌ای هستند که به تمام جوامع اروپایی سرایت کرده است، یا دست کم به جوامعی که در آنها جنبشهای اجتماعی - که اغلب ملهم از زنان است - علیه ادامه معیارهای پدرسالارانه جریان دارند، زیرا امروزه این معیارها را با حقوق فرد و با شادکامی انسان ناسازگار می‌پندارند.



* نگاه کنید به مقاله «زنان اروپایی ده سال»، در نشریه زنان اروپا (Femmes d'Europe)، شماره ۲۷، ژوئن ۱۹۸۸.